

علم اصول الفقه

۱۲

۱۹-۷-۱۹ پیدایش علم اصول

دراسات الاستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

فصل اول: پیدایش علم اصول

- اولین بحثی که در تاریخ علم مطرح می‌شود، زمان و چگونگی پیدایش آن علم است.

نقش ائمه عليهم السلام

- ریشه‌های دانش اصول و قواعد اصولی در کلمات ائمه عليهم السلام وجود دارد و آنها در شکل-گیری این دانش نقش بسزایی داشتند. از جمله-ی این کلمات روایتی از حضرت علی علیه السلام است که حضرت در آن، کلام حضرت رسول صلی الله علیه وآله را به قرآن تشبیه می-کند

نقش ائمه عليهم السلام

- بیشترین حجم بحث‌های اصولی در کلمات اهل بیت عليهم السلام، در کلام امام باقر و امام صادق عليهم السلام دیده می‌شود. دلیل آن، همانگونه که قبلاً نیز بیان شد، منع کتابت حدیث تا صد سال از یک سو و وجود فضای بسیار سخت برای ائمه-ی قبل از آنها از سوی دیگر بود. در دوران امام سجاد علیه السلام - بعد از شهادت امام حسین علیه السلام - آنچنان عرصه تنگ بود که با وجود دوران طولانی امامت، امکانی که برای دو امام بعد از آن حضرت فراهم شد، ایجاد نگشت.

نقش ائمه عليهم السلام

- این مباحث در زمان امام باقر علیه السلام شروع شد و در زمان امام صادق علیه السلام به اوج خود رسید. بسیاری از مسایل اصولی با استفاده از روایات این دو امام است؛ مثل روایتی که کمی قبل ذکر گردید و حجیت ظواهر الفاظ از آن استفاده می شد
- همچنین بحث برائت در برائت شرعی با تمسک به روایات است.
- در بحث وجوب احتیاط در شبهه-ی محصوره روایتی وارد شده است.
- عمده مدرک استصحاب، روایت است.
- عدم حجیت قیاس با روایات ثابت می-شود.

نقش ائمه عليهم السلام

- ائمه عليهم السلام با آموختن این مطالب به اصحاب، زمینه را برای غیبت یعنی زمانی که ائمه عليهم السلام در بین مردم نیستند، فراهم می‌کردند. زیرا تا وقتی معصومان عليهم السلام در بین مردم بودند، شیعه نیازی به اجتهاد و استنباط احساس نمی‌کرد و دیر یا زود هر کسی می‌توانست با واسطه یا بی‌واسطه مطلب را از طریق امام دریابد و اگر گاهی به دلیل ابتلا به بعضی مسایل، اجتهاداتی هم برای آنها پیش می‌آمد، خدمت ائمه عليهم السلام می‌رفتند و اجتهادات خود را تصحیح می‌کردند.

نقش ائمه عليهم السلام

- اما ائمه عليهم السلام می دانستند که به هر حال در آینده شیعه گرفتار روزگاری می شود که دیگر امام معصوم در بین آنها نیست.
- از این روی به تعلیم قواعد می-پرداختند و اصحاب را در مورد استفاده از قرآن و کلمات خودشان تشویق می نمودند و از آنها می خواستند که احکام را از این آیات و روایات استخراج کرده، استنباط نمایند.

نقش ائمه عليهم السلام

- بدین ترتیب آنها در واقع علم اصول را پایه گذاری کردند. البته هیچکدام از ائمه عليهم السلام در این زمینه کتاب مستقلی ننوشته است؛ اما اساس و ریشه‌های بحث‌های اصولی که بعدها در بین شیعه و حتی در بین اهل سنت شکل گرفت، در کلمات خود آنها وجود داشت.

اجتهاد به رأی

- بحث **اجتهاد** در ادامه‌ی تاریخ شکل دیگری پیدا کرد. اجتهادی که باید به **مراجعه به کتاب و سنت برای فهم احکام**، تفسیر می‌شد، به **منبعی مستقل برای کشف حکم شرعی** تفسیر شد و در عرض کتاب و سنت قرار گرفت.

اجتهاد به رأی

- گویا در کنار کتاب و سنت که به عنوان دو منبع برای شناخت دین و احکام شرعی هستند، منبع سومی به نام اجتهاد وجود دارد.
- این اجتهاد، همان تخمین‌ها و احتمال‌های عقلی و در واقع اعتماد به عقل بدون مراجعه به کتاب و سنت بود.
- این اجتهاد بعدها در قالب قیاس و استحسان ظهور و بروز پیدا کرد.

اجتهاد به رأی

• گاهی از این **اجتهاد به رأی** تعبیر می‌کردند*. دلیل این تعبیر روایاتی بود که همین عبارت در آنها وجود داشت و کسانی که اجتهاد به رأی را پذیرفته بودند، با تمسک به همین روایات، این نام را بر آن نهادند. روایتی که کمی قبل بیان نمودیم، از این جمله است**.

- *. ربک: سید محمد باقر صدرالمعالم الجدیدة، صص ۲۳ - ۲۴ و سید مرتضی علم الهدی، الذریعة الی اصول الشریعة، ص ۷۹۲.
- **نوشتار حاضر، بحث اجتهاد، استنباط از کتاب و سنت.

اجتهاد به رأی

- بعضی کارهایی که فقهای اهل سنت و به خصوص ابوحنیفه (۸۰ - ۱۵۰ هـ. ق) به عنوان بنیان-گذار مکتب قیاس، بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله انجام دادند، از همین سنخ است. معروف است ابوحنیفه برای کل مسایل فقهی به هفده حدیث اکتفا کرد.

اجتهاد به رأی

- ائمه-ی اطهار علیهم السلام قیاس و اجتهاد به رأی را تخطئه کردند و با این نوع تفکر که اجتهاد لجام گسیخته را ترویج می نمود، مبارزه نمودند. روایات زیر از جمله روایاتی است که در این زمینه وجود دارد:

اجتهاد به رأی

- «دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ بَلِّغْنِي أَنَّكَ تَقِيسُ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: لِمَا تَقِيسُ، فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ.» [امام صادق عليه السلام خطاب به ابو حنيفه فرمود: شنیدم تو قیاس می کنی. ابو حنیفه گفت: بله. حضرت علیه السلام فرمود: قیاس نکن، اولین کسی که قیاس کرد، ابلیس بود].

اجتهاد به رأی

- امام صادق علیه السلام در بخشی از یک نامه‌ی مفصل که در واقع بیانیه‌ای برای اصحاب است و آنها را امر به التزام به آن بیانیه می‌نماید، می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ لَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فِي دِينِهِ بِهَوَىٰ وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَائِيسَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ وَ جَعَلَ فِيهِ تَبْيَانًا كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ لِلْقُرْآنِ وَ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَهْلًا لَا يَسَعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا (فِي دِينِهِمْ) بِهَوَىٰ وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَائِيسَ وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ»

اجتهاد به رأی

- [بدانید که نه در علم خداوند و نه در امر خداوند این نیست که یکی از خلق خدا در دین خدا به هوای نفس خودش یا به رأی و یا به قیاس عمل کند. خدا قرآن را نازل کرده و در آن بیان همه چیز را قرار داده است. برای قرآن و یادگیری آن اهلی قرار داده است. برای اهل علم به قرآن که خداوند علم آن را در آنها نهاده، سزاوار نیست که در دین خدا به هوی و هوس خودشان و به رأی و قیاس عمل کنند. این اهل قرآن، همان اهل ذکر هستند که خداوند در قرآن امت را به سؤال از آنها امر کرده است].
- حضرت علیه السلام در این حدیث به آیهی «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون*» اشاره می-کند.

اجتهاد به رأی

- ائمه عليهم السلام تأکید داشتند که اولاً در دین خدا نمی‌توان به قیاس و اجتهاد رأی عمل کرد و ثانیاً علم قرآن، نزد اهل قرآن است و ائمه عليهم السلام مصداق بارز و کامل آن هستند و حقیقت قرآن در نزد آنها است و آنها منبع علم قرآنند.

اجتهاد به رأی

• « عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لِعَنْ اللَّهِ أَبَا حَنِيْفَةَ كَانَ يَقُولُ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُلْتُ فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْإِنْسَانَ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ قَالَ نَعَمْ وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَقَالَ لَا هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ. » [..... سپس امام كاظم عليه السلام فرمود: خدا ابو حنيفه را لعنت كند، چگونه جرات مي كند بگويد: علي عليه السلام چنين گفت و من هم چنين مي گويم..... راوي سئوال كرد: آيا رسول خدا صلى الله عليه وآله آنچه را كه مردم در روزگار پيغمبر به آن اكتفا كنند، آورده است؟ حضرت عليه السلام فرمود: بله و هر چه تا روز قيامت به آن نياز دارند. راوي پرسيد: آيا چيزي از آن از بين رفت. حضرت عليه السلام فرمود: خير همه ي آنها در نزد اهل قرآن وجود دارد.]

اجتهاد به رأی

- در این حدیث و احادیثی مشابه آن ائمه علیهم السلام به این نکته اشاره دارند که پیامبر صلی الله علیه وآله نه فقط برای زمان خودش، بلکه برای روزگار بعد از خودش، همه‌ی آنچه را که مردم نیاز دارند، بیان نموده است و همه‌ی آنها در کتاب و سنت وجود دارد. این احادیث در همان فضایی صادر شده است که اجتهاد به عنوان منبعی در عرض کتاب و سنت مطرح می‌شود.

اجتهاد به رأی

• « عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي وَمَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي وَمَا عَلَيَّ دِينِي مَنْ اسْتَعْمَلَ الْقِيَاسَ فِي دِينِي. » [امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش از اجداد طاهرینش از امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: کسی که به رأی خود کلام مرا تفسیر می‌کند، به من ایمان ندارد و کسی که مرا به خلقم شبیه می‌کند، مرا نشناخته است و کسی که در دین من قیاس به کار برد، بر دین من نیست.]

اجتهاد به رأی

- این حدیث قدسی ضمن این که قیاس و اجتهاد به رأی را نفی می‌کند، نشان می‌دهد که قیاس، حتی با همین لفظ، در زمان خود حضرت رسول صلی الله علیه وآله نیز مطرح بوده است.

اجتهاد به رأی

- « عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلْقِيَاسِ لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي التَّبَاسِ وَ مَنْ دَانَ اللَّهَ بِالرَّأْيِ لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي ارْتِمَاسٍ. » [کسی که خودش را برای قیاس منسوب کند، یعنی بخواهد قیاس کند دایم در پوشیدگی و اشتباه خواهد بود و کسی که بخواهد خدا را با رأی خودش عبادت کند و دیانت او به خدا با رأی و فکر خودش باشد، روزگارش در گمراهی خواهد بود.]
- این روایت نیز نشان می‌دهد که قیاس با همین لفظ در زمان امیر مؤمنان علیه السلام وجود داشته است.

اجتهاد به رأی

- « عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرُدُّ عَلَيْنَا أَشْيَاءَ لَيْسَ نَعْرِفُهَا فِي كِتَابِ اللَّهِ (وَلَا سُنَّتِهِ) فَنَنْظُرُ فِيهَا فَقَالَ لَا أَمَّا إِنَّكَ إِنْ أَصَبْتَ لَمْ تُوجَرْ وَإِنْ أَخْطَأْتَ كَذَبْتَ عَلَى اللَّهِ. » [ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: اموری بر ما وارد می شود که نه در کتاب خداوند و نه در سنت او آن را نمی شناسیم. آیا می توانیم در مورد آن نظر بدهیم؟ حضرت در جواب فرمود: خیر، زیرا اگر به صواب بررسی، اجر نمی بری و اگر خطا کنی، بر خدا دروغ بستی.]

اجتهاد به رأی

- آنچه ابو بصیر از آن سؤال می‌کند، اجتهاد و نظر در مورد امری است که در کتاب و سنت شناخته شده نیست؛ نه آن اجتهادی که به عنوان روش مطرح است، زیرا چنین امری حتما در کتاب خدا و سنت او وجود دارد و چیز ناشناخته‌ای نیست.

اجتهاد به رأی

- بنابراین بحث اجتهاد به عنوان یک منبع در کنار کتاب و سنت و اجتهاد به معنای روش برای استفاده از کتاب و سنت، هر دو از زمان خود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وجود داشته و ائمه علیهم السلام یکی را تخطئه کردند و دیگری را تأیید نمودند؛

اجتهاد به رأی

- چه آنچه که مورد تخطئه قرار گرفته با لفظ اجتهاد مطرح شده باشد چه به غیر لفظ اجتهاد. اجتهادی که از سوی آنها منع شده است، اجتهاد به عنوان یک منبع مستقل است و آنچه مورد تأیید قرار گرفته، اجتهاد به عنوان یک روش است.

اجتهاد، استنباط از کتاب و سنت

- ما بعدها به این مسأله اشاره خواهیم کرد که امروزه ما مجبوریم نسبت به اموری اجتهاد کنیم که در گذشته نیازی به آن وجود نداشت. بررسی سند یک روایت از جمله-ی آنها است. کسانی که مستقیماً مطالب را از امام علیه السلام می شنیدند، نیازی به بررسی سند نداشتند.

اجتهاد، استنباط از کتاب و سنت

- مجتهد امروزی به دلیل فاصله‌ی زمانی از زمان صدور آیات و روایات، باید به این مطلب که آیه و روایت در چه فضایی بیان شده و محفوف به چه قراین لیبی بوده، توجه نماید؛ در حالی که کسانی که در همان عصر می‌زیستند با این قراین و با آن فضا به صورت ارتکازی، حتی بدون توجه تفصیلی آشنایی داشتند.

اجتهاد، استنباط از کتاب و سنت

- ما هم اکنون با بعضی از این موارد مواجه هستیم و شواهدی بر همین مطلب در عصر خود داریم. به عنوان مثال وقتی امام خمینی مطالبی را بیان می-کرد، با توجه به جو داخل کشور، کسانی که در آن زمان حاضر بودند، کاملاً مطلب را درک می-کردند و مقصود حضرت امام را درمی-یافتند. مرجع ضمایی که در کلام امام خمینی وجود داشت، با همان قراین لَبّی فهمیده می-شد. اکنون بعد از گذشت بیست و یک سال که برخی از آن قراین و شواهد از بین رفته است، کسانی که می-خواهند مطلب امام را بفهمند و در آن روزگار حاضر نبودند، ناگزیر باید فضایی را که این سخن در آن فضا بیان شده، بازسازی کنند. اگر بدون آن فضا بخواهند به تفسیر سخنان آن بزرگوار پردازند، چه بسا کاملاً نقیض آنچه مورد نظر امام بود، نتیجه-گیری کنند.

اجتهاد، استنباط از کتاب و سنت

- این اتفاق نسبت به کسی می‌افتد که بیست یک سال پیش از دنیا رفته است، آن هم در زمانی که این همه ابزار برای ثبت و ضبط کلمات او و شواهدی که با آن شواهد این کلمات بیان گشته‌اند و فضای صدور این کلمات، وجود داشت. ما امروز با همه‌ی این اوصاف شاهد اختلاف نظر در تفسیر کلام امام خمینی هستیم.

اجتهاد، استنباط از کتاب و سنت

- اگر همین امر را مقایسه کنیم با هزار و اندی سال پیش که از یک سو به صورت طبیعی با کمبود وسایل ثبت مواجه بوده و از سوی دیگر در فضای منع کتابت قرار گرفته که خودش همان مقدار امکان ثبت و ضبط را با مشکل مواجه می‌کرد، نیاز به اجتهاد و قواعد کلی مثل علم اصول را بیشتر احساس می‌کنیم.

اجتهاد، استنباط از کتاب و سنت

- همان طور که در بحث‌های آینده روشن خواهیم کرد، نیاز به علم اصول، یک نیاز تاریخی است. با فاصله‌ی زمانی نسبت به زمان نص، نیاز به دانش اصول افزایش می‌یابد و گسترش علم اصول در گذر ایام و فاصله گرفتن از زمان نص، یک امر طبیعی است. البته نمی‌خواهیم بگوییم هر بحثی که در علم اصول مطرح شده، بحث مفیدی بوده است، اما اصول ناگزیر باید گسترش می‌یافته است. ما نمی‌توانیم امروز با اصولی که هزار سال پیش وجود داشت، پاسخ‌گوی نیاز زمان خود باشیم.

کلام شهید صدر در مورد اجتهاد رأی

- شهید صدر در معالم الجديدة می گوید: در ابتدا کلمه‌ی اجتهاد در معنای اجتهاد رأی به کار رفت و به عنوان یک منبع مستقل در کنار کتاب و سنت مطرح بود. بعد همین معنا مورد تخطئه‌ی ائمه علیهم السلام قرار گرفت و تا قرن‌ها کلمه‌ی اجتهاد، فقط در همین معنای باطل به کار می‌رفت. اولین کسی که این کلمه را در معنای صحیح استعمال نمود و اجتهاد را به عنوان یک روش، در طول کتاب و سنت قرار داد، محقق حلی در کتاب معارج الاصول بود. وی اجتهاد را به تلاش برای به دست آوردن احکام شرعی با معیارهای پذیرفته شده در شرع، معنا کرد.

کلام شهید صدر در مورد اجتهاد رأی

- ولی ظاهراً مطلب شهید صدر دقیق نیست. سید مرتضی در کتاب ذریعه به معنای لغوی کلمه‌ی اجتهاد و معنای اصطلاحی آن می‌پردازد و می‌گوید: فأمّا الاجتهاد فموضوع فی اللّغة لبذل الوسع و الطّاقة فی الفعل الذی يلحق فی التّوصّل إلیه بالمشقّة، کحمل الثّقیل و ما جرى مجراه، ثمّ استعمل فیما يتوصّل به إلی الأحکام من الأدلّة علی وجه یشق [اجتهاد در لغت، تلاش در چیزی است که دست‌یابی به آن سهل و آسان نیست و اصطلاحاً در آنچه که به وسیله‌ی آن، به گونه‌ای دشوار، از طریق ادله به احکام دست می‌یابیم، استعمال می‌شود].

کلام شهید صدر در مورد اجتهاد رأی

- وی در همان کتاب همین معنا از اجتهاد را در مورد روایت معاذ بن جبل احتمال می‌دهد و در توضیح روایت، همین کلمه‌ی اجتهاد را به کار می‌برد. یعنی در نظر وی مقصود از روایت این است که مستقیماً می‌توان مطالب آسان را از کتاب و سنت استخراج نمود؛ اما مطالبی که آسان به دست نمی‌آید، باید با تلاش و کوشش از کتاب و سنت به دست آید.

کلام شهید صدر در مورد اجتهاد رأی

- این عبارت نشان می‌دهد که اولاً در زمان سید مرتضی، اجتهاد به همان معنایی که بعدها در کلمات محقق آمده، به کار می‌رفته است و ثانیاً در نظر سید، در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه وآله هم همین معنا وجود داشته و معاذ آن را در همین معنا استعمال کرده است.

کلام شهید صدر در مورد اجتهاد رأی

- بنابراین همان گونه که از بحث‌های گذشته هم واضح شد، اجتهاد به عنوان یک شیوه و روش برای به دست آوردن احکام شرعی از کتاب و سنت از زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله به شکل ساده و ابتدایی وجود داشت و در طول تاریخ معصومان علیهم السلام این فرایند رشد نمود و تکامل پیدا کرد.

اجتهاد مصطلح

- لازم به ذکر است که اجتهاد مصطلح نیز مصداقی از معنای لغوی اجتهاد است. اجتهاد مصطلح نوعی کوشش و تلاش برای رسیدن و دست-یابی به چیزی است که وصول به آن آسان نیست، منتهی این دست-یابی در مورد خاص و با روش خاص صورت می‌پذیرد.

عقل و اجتهاد به رأی

- شیعه عقل را به عنوان یک منبع برای استنباط احکام در کنار سه منبع دیگر یعنی قرآن، سنت، اجماع قرار می دهد. آیا می توان گفت آنچه مورد تأیید پیامبر در روایت معاذ بن جبل قرار گرفته است، در واقع همان عقل است که شیعه به عنوان یک منبع می پذیرد؟ و آیا عقل همان قیاس و اجتهاد به رأی است و با آن فرقی ندارد؟

عقل و اجتهاد به رأی

- جواب این سؤال به طور مجمل آن است که آنچه شیعه به عنوان یک منبع می-پذیرد، معنای بسیار خاصی است و با اجتهاد رأی که معنای عام و گسترده‌ای دارد، بسیار متفاوت است.

عقل و اجتهاد به رأی

- در نظر قائلان به قیاس، اگر در کتاب و سنت، نسبت به یک مسأله، مطلبی نیابیم، می‌توانیم با مطالعه‌ی شخصی، با استنباط شخصی، از روی مشابَهت-هایی که درک می‌کنیم و از روی منافع و مضاری که خودمان می‌فهمیم، حکمی را برای امر دیگری استنباط کنیم. در حالی که در عقل همان گونه که بعدها نیز روشن خواهد شد، چنین گستره‌ای وجود ندارد.

عقل و اجتهاد به رأی

- حجیت عقل مورد تأیید ائمه علیهم السلام قرار گرفته است و روایت معروف که می فرماید: **لله على الناس حجتان؛ حجة ظاهرة و حجة باطنه**، در همین مورد است. ائمه علیهم السلام همواره اصحاب خود را از یک سو به دقت در نکات ظریف و دقیق روایات دعوت می کردند و از سوی دیگر آنها را به عقل که یک حجت باطنی است، فرا می خواندند.

عقل و اجتهاد به رأى

- ١٢ أبو عبد الله الأشعريُّ عن بعض أصحابنا رفعه عن هشام بن الحكم قال قال لي أبو الحسن موسى بن جعفر ع : يا هشام إنَّ الله على الناس حجتين: حجة ظاهره و حجة باطنه فأما الظاهره فالرسل و الباطنه فالعقول.

عقل و اجتهاد به رأی

- ما انشاء الله در بحث‌های آینده به صورت مفصل عقل و حجیت آن را توضیح می‌دهیم و در آنجا خواهیم گفت که چگونه روایاتی که مراجعه به غیر کتاب و سنت را نفی می‌کنند با حجیت عقل سازگار هستند و به چه دلیل عقل در نزد شیعه پذیرفته شده است.*
- * بحث عقل در چند جا و از چند منظر مورد بحث قرار می‌گیرد: در مبادی تصویری علم اصول که از مباحث فلسفه‌ی علم اصول است، بحث عقل از آن جهت مطرح می‌شود که «حجت» است. در روش‌شناسی علم اصول که یکی دیگر از مباحث فلسفه‌ی علم اصول است، روش عقلی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

عقل و اجتهاد به رأی

- البته اهل سنت، همان اشکالی را که ما در مسأله-ی قیاس بر آنها وارد می-دانیم، در مورد عقل نسبت به شیعه مطرح می-کنند.

عقل و اجتهاد به رأی

- برخی از اهل سنت* معتقدند: در قیاس، حکمی را که در شریعت در مورد مسأله-ای مطرح شده، به مواردی که حکم آنها بیان نشده، سرایت می‌دهند و این سرایت به دلیل جهت مشابهتی است که بین آنها وجود دارد؛ ولی شیعه عقل را به عنوان یک منبع مستقل در کنار کتاب و سنت می‌پذیرد و معنایش این است که عقل می‌تواند حکمی را که اصلاً در کتاب و سنت وجود ندارد، جعل کند؛ در حالی که راهی به شناخت احکام شرعی ندارد.
- *مثل دکتر وَهْبَةُ زُحَيْلِي که رئیس سابق دانشکده فقه دانشگاه دمشق و از نویسندگان معروف اهل سنت و دارای کتاب‌های متعددی در فقه، تفسیر، اصول است.

عقل و اجتهاد به رأی

- البته این اشکالات ناشی از عدم آشنایی با اصطلاح عقل در فرهنگ شیعی است.

ظاهری گری

- برخورد ائمه علیهم السلام با افراط در بحث اجتهاد، در ادامه‌ی تاریخ یک جریان تفریطی را ایجاد کرد. این تفکر هم در بین پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام وجود داشت و هم در بین اهل سنت؛ اما این تفکر در بین اهل سنت، از حیث زمان مقدم بود و منشأ پیدایش آن با آنچه در شیعه اتفاق افتاد، تفاوت داشت.

ظاهری گری

- وقتی قیاس و اجتهاد به رأی در بین اهل سنت گسترش یافت، کم کم این احساس پیدا شد که این روش به مرور باعث تغییر امور مسلم می شود و دیگر چیزی برای اسلام باقی نخواهد ماند. مرحوم سید شرف الدین در کتاب النص و الاجتهاد، موارد متعددی را از صحابه و دیگران نقل می کند که حتی در مقابل نصوص هم اجتهاد می کردند.

ظاہری گری

- همین جریان باعث شد، برخی احساس خطر کنند که اگر مقابل نص هم اجتهاد صورت بگیرد (که می‌گرفت)، دیگر هیچ معیاری در اسلام باقی نمی‌ماند. این احساس خطر موجب پیدایش یک جریان تفریطی در بین اهل سنت شد و در مقابل جریان رأی و قیاس و مدرسة الرأی، جریان مدرسة الحدیث پا به صحنه نهاد.
- مالک بن انس و احمد بن حنبل دو نفر از کسانی بودند که بر این مدرسه تأکید داشتند.

ظاهری گری

- مالک بن انس (۹۷ - ۱۷۹ هـ. ق) در دورانی از زندگی خویش با ابو حنیفه هم عصر و معاصر بود. وی اصرار داشت که احادیث برای استنباط کافی هستند. احمد بن حنبل (۱۶۴ - ۲۴۱ هـ. ق) نیز به عنوان چهره‌ی بارز و مهم این تفکر مطرح بود.

ظاہری گری

- حنا بلہ درست نقطہ-ی مقابل تفکر احناف کہ ابوحنیفہ رأس آنها محسوب می شود، هستند. در حالی کہ ابوحنیفہ ادعا می کرد فقط با ہفدہ روایت، کل فقہ را استنباط کردہ است، فقہای مدرسۃ الحدیث، حفظ کردن ہزار حدیث را شرط اجتہاد یک مجتہد می دانستند.

ظاہری گری

- از جمله کسانی که بر اکتفا به حدیث اصرار داشت، داود بن داود معروف به داود ظاہری بود* وی از اہالی اصفہان و همچون احمد بن حنبل از شاگردان شافعی بود. البتہ ہر دوی آنہا در ابتدا شاگرد شافعی بودند و بعد از او جدا شدند.

- *داود بن علی بن داود در سال ۲۷۰ ہ ق در بغداد فوت کرد. اما سال ولادت او معلوم نیست.

ظاہری گری

- احمد بن حنبل مکتب فقہی خودش را کہ بر اساس حدیث و سنت بود، پایه-ریزی و داود بن ظاہری، مذهب ظاہری را ایجاد کرد. مکتب ظاہری، حالت افراطی مدرستہ الحدیث بود.
- طرفداران مکتب ظاہری بہ ظهور خاص الفاظ اکتفا می کردند و توسعہ در معانی حدیث را نمی پذیرفتند.

ظاہری گری

- شیخ انصاری در مکاسب به نمونه-ای از آن اشاره می‌کند و می‌گوید: ظاہری‌ها حکم کرده‌اند که اگر موش در روغن زیتون بمیرد، نجس می‌شود و این حکم فقط اختصاص به موش و روغن زیتون دارد؛ زیرا روایت منحصرأ همین مورد را نقل کرده است. پس اگر غیر موش در روغن بمیرد یا موش در مایعی دیگر غیر روغن بمیرد، چنین حکمی را ندارد.*
- * این داستان را شیخ طوسی در کتاب خلاف در مورد داود بن داود ظاہری نقل می‌کند و شیخ انصاری آن را از خلاف ذکر می‌نماید. (ربک: شیخ انصاری، المكاسب، صص ۱۰ - ۱۱).

ظاہری گری

- این اخذ به ظاہر و حفظ ظاہر تا حدی است که این مقدار هم الغای خصوصیت نکردند که دلیل نجس شدن مایع، میتہ بودن موش و معتصم* نبودن مایع است. پس اختصاصی به موش و روغن زیتون ندارد؛ هم میتہ-ی حیوان-های دیگر را در بر می-گیرد و هم شامل هر مایعی می-شود که معتصم نباشد، اگر چه به قدر کر رسیده باشد. این توسعه-ی مورد روایت به غیر موش و غیر روغن زیتون، کاملاً عرفی است؛ اما ظاہری‌ها با توجه به ظاہر روایت، آن را به مورد مثال منحصر نمودند.
- * معتصم در اصطلاح فقہی به هر مایعی می‌گویند که با ملاقات نجاست نجس نمی‌شود.

اخباری گری

- در بین شیعیان، اخباری-گری به استناد روایاتی رونق گرفت که ائمه علیهم السلام در نفی اجتهاد به رأی بیان کرده بودند. در این روایات تأکید بر این بود که هر چه مورد نیاز است، در کتاب و سنت وجود دارد. اخباری‌ها این روایات را به گونه‌ای خاص تفسیر کردند.

اجتهاد به رأی

• « عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لِعَنْ اللَّهِ أَبَا حَنِيْفَةَ كَانَ يَقُولُ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُلْتُ فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْإِنْسَانَ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ قَالَ نَعَمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ فَضَاعَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَقَالَ لَا هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ. » [..... سپس امام کاظم علیه السلام فرمود: خدا ابو حنیفه را لعنت کند، چگونه جرات می کند بگوید: علی علیه السلام چنین گفت و من هم چنین می گویم راوی سئوال کرد: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله آنچه را که مردم در روزگار پیغمبر به آن اکتفا کنند، آورده است؟ حضرت علیه السلام فرمود: بله و هر چه تا روز قیامت به آن نیاز دارند. راوی پرسید: آیا چیزی از آن از بین رفت. حضرت علیه السلام فرمود: خیر همه ی آنها در نزد اهل قرآن وجود دارد.]

- در نظر آنان، ائمه علیهم السلام اجتهاد را تخطئه کرده- و از پیروان خود -خواسته-اند که از طریق دقت در آیات و روایات حکم را به دست آورند؛ زیرا هر آنچه که به آن نیاز دارند در آیات و روایات وجود دارد.

اخباری گری

- از سوی دیگر با توجه به روایاتی دیگر مثل روایتی که قبلاً از امام صادق علیه السلام نقل کردیم، حق استفاده از ظواهر قرآن را برای غیر معصومان علیهم السلام انکار نمودند. در آن روایت امام صادق علیه السلام بیانیه‌ای برای اصحاب بیان کردند و اهل ذکر را اهل قرآن معرفی نمودند که مقصود حضرت علیه السلام خود ائمه علیهم السلام بود.

- امام صادق علیه السلام در بخشی از یک نامه‌ی مفصل که در واقع بیانیه‌ای برای اصحاب است و آنها را امر به التزام به آن بیانیه می‌نماید، می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ لَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فِي دِينِهِ بِهَوَىٰ وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَائِيسَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ وَ جَعَلَ فِيهِ تَبْيَانًا كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ وَ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَهْلًا لَا يَسَعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا (فِي دِينِهِمْ) بِهَوَىٰ وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَائِيسَ وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ»

اخباری گری

- اخباری‌ها از مثل این روایات نتیجه گرفتند که ما حق نداریم به ظواهر قرآن تمسک کنیم و مستقیماً از آن بهره ببریم؛ بلکه باید به تفسیری که اهل بیت علیهم السلام از قرآن ارائه دادند، مراجعه نماییم. بدین ترتیب حدیث در نزد آنان تنها منبع دریافت احکام شرعی شد و نه قرآن و نه عقل و نه هیچ منبع دیگری برای استنباط احکام شرعی مورد استفاده قرار نگرفت.

• ۳۳۵۵۶ و عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ دَخَلَ قَتَادَةَ بْنَ دِعَامَةَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ - فَقَالَ يَا قَتَادَةَ أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ - فَقَالَ هَكَذَا يَزْعُمُونَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ - بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَفْسِّرُ الْقُرْآنَ فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ فَإِنْ كُنْتَ تَفْسِّرُهُ بَعْلِمَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ إِلَى أَنْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ - إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ فَسَّرْتَهُ مِنْ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ

به

اخباری گری

- اخباری‌ها در تمسک به احادیث، به ظواهر حدیث اکتفا می‌کردند و از حدود حدیث پا را فراتر نمی‌نهادند. هم‌آنها بر این بود که هیچ توسعه یا استفاده‌ای در غیر آن مورد خاصی که در حدیث آمده، نداشته باشند. این شکل از اخباری-گری، شکل افراطی آن به حساب می‌آید.

اخباری گری

- مثلاً وقتی اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام از دنیا رفت، حضرت علیه السلام بر کفن او نوشت: یشهد اسماعیل انه لا اله الا الله. این شهادت از آن جهت که اسماعیل از دنیا رفته بود، مربوط به پسر امام صادق علیه السلام بود و از این روی اسم او بر کفن نوشته شده بود. اما اخباری‌ها بر کفن فرزندان خود، با هر اسمی که داشتند، همان جمله را عیناً می‌نوشتند و حتی نام اسماعیل را تغییر نمی‌دادند. در نظر آنها باید متن حدیث آن گونه که وجود داشت، بر روی کفن قرار می‌گرفت.

اخباری گری

- این جریان همانند جریان ظاهری-ها بود که آنها هم در اخذ به سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله همین گونه و با همین شدت عمل می کردند.

اخباری گری

- اخباری‌ها، اجتهاد را به نحو مطلق نفی کردند و فرقی بین اجتهاد در عرض کتاب و سنت که خودش به عنوان یک منبع مستقل مورد استفاده قرار می‌گرفت و اجتهادی که در طول کتاب و سنت بود و به عنوان یک روش به کار می‌رفت، نگذاشتند و هر دو را تخطئه کردند.

- اخباری‌ها نفهمیدند ائمه علیهم السلام در چه فضایی آن روایات را بیان کردند و مقصود از اجتهاد در آن روایات چه بوده است؟ اصولی‌ها بر خلاف اخباری‌ها اصرار داشتند و دارند که اجتهاد یک روش است و مجتهد با روش اجتهاد به کتاب و سنت مراجعه می‌کند و احکام را استنباط می‌نماید.

اخباری گری

- در مباحث آینده اخباری-گری را به صورت مفصل مورد بررسی قرار می-دهیم و به شرح دوره‌های مختلف آن می-پردازیم که از شکل بسیار ساده و ابتدایی شروع می-شود و در زمان متأخر یعنی زمان امین استرآبادی شکل پیچیده-ای به خود می-گیرد و برای خودش معیارهایی پیدا می-کند.

مکتب اهل بیت علیه السلام

- اهل بیت علیهم السلام بین آن افراط (که از چارچوب کتاب و سنت خارج می‌شد و ممکن بود هر چیزی را حتی مقابل نصوص مسلم قرآنی و روایی، به عنوان دین مطرح کند) و این تفریط (که هم در بین اهل سنت و هم در بین شیعیان بر ظاهر نصوص اکتفا می‌کرد و امکان پاسخ-گویی به سؤالات جدید را از بین می‌برد) راه میانه‌ای را تبیین کردند؛ راهی که از یک سو ما را از استفاده‌های لجام گسیخته از عقل و فکر و محاسبه‌های تخمینی و ذهنی منع می‌کند و از سوی دیگر به ما اجازه می‌دهد که با معیارهایی مشخص، در آیات و روایات دقت کنیم و احکام را از آنها استفاده نماییم.

مکتب اهل بیت علیه السلام

- مسلماً آنچه در کتاب و سنت آمده به لحاظ مورد، محدود به مواضع خاصی است. اگر نتوانیم از آنچه در کتاب و سنت آمده، قواعدی به دست آوریم و با استفاده از آن قواعد، موارد دیگر احکام را استنباط کنیم، عملاً بخش زیادی از مسایلی که با آن روبرو هستیم، بدون پاسخ باقی خواهد ماند.

مکتب اهل بیت علیه السلام

- ائمه علیهم السلام سعی کردند راه درست را که مراجعه به کتاب و سنت، تأمل در آیات و روایات و جمع بین آنها با روش‌ها و معیارهای مشخص بود، بیاموزند. نمونه‌ای از آن را در بحث «اجتهاد در زمان ائمه علیهم السلام» از همین نوشتار مطرح کردیم و بیان نمودیم که چگونه امام باقر علیه السلام روش استفاده از آیات برای استنباط حکم را به زراره آموخت.

مکتب اهل بیت علیه السلام

- روایتی نیز در این زمینه مرحوم صدوق در معانی الاخبار ذکر می‌کند که امام خمینی در رسائل به آن اشاره می‌نماید. در آن روایت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: انتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا لان الكلمة لتصرف علی وجوه فلو شاء انسان لصرف کلامه کیف شاء و لا یکذب [اگر شما معانی کلام ما را بدانید، فقیه‌ترین و آشناترین آنها نسبت به دین خواهید بود؛ زیرا یک عبارت ممکن است به اشکال مختلف ادا شود پس یک انسان می‌تواند سخن خود را به اشکال مختلف و هر طور که می‌خواهد بگرداند، به گونه‌ای که کذب و دروغ نباشد].

مكتب اهل بيت عليه السلام

- ٣٣٣٦٠ وَ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ جَمِيعاً عَنْ سَعْدِ وَ الْحَمِيرِيِّ وَ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى كُلَّهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرَقْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِي كَلَامِنَا إِنَّ الْكَلِمَةَ لَتَنْصَرِفُ عَلَيَّ وَ جُوهٍ فَلَوْ شَاءَ إِنْسَانٌ لَصَرَفَ كَلَامَهُ كَيْفَ شَاءَ وَ لَا يَكْذِبُ

مکتب اهل بیت علیه السلام

- مقصود امام علیه السلام این است که یک مطلب ممکن است به عبارات مختلف بیان شده باشد و ما باید سعی کنیم در مراجعه به کلام آنها، مطالب موجود را با دقت در آنها به دست آوریم.

مکتب اهل بیت علیه السلام

- از این روی، همان گونه که در مبادی تصدیقی علم اصول نیز خواهیم گفت، می توان از مکتب اهل بیت علیهم السلام به یک مکتب تفسیری تعبیر نمود؛ یعنی کل سنت اهل بیت علیهم السلام نوعی تفسیر قرآن است - اما نه تفسیر به معنای خاص و محدود کلمه که در تفاسیر متعارف قرآن آمده؛ بلکه تبیین و تفسیر به معنای امروزی که در دانش هرمنوتیک مطرح است - و ائمه علیهم السلام می خواستند یک معیار و یک روش استاندارد برای فهم قرآن و دین پایه-گذاری کنند.

مکتب اهل بیت علیه السلام

- در بستر آنچه اهل بیت علیهم السلام پایه‌های آن را نهادند، دانش علم اصول در بین شیعه شکل گرفت و بعد کم-کم توسط اصحاب و دانشمندان متأخر مُنقح و مدون گردید. امروز دانش علم اصول نسبت به گذشته بسیار رشد کرده و بحث‌های فراوانی به آن افزوده شده است؛ اما بذر اصلی این دانش، توسط اهل بیت علیهم السلام در فضای تمدن اسلامی کاشته شد و آثار خودش را بعدها هم در روزگار ائمه‌ی متأخر و هم در زمان غیبت نشان داد.

اولین مؤلف اصولی

- سیوطی در کتاب «اوائیل» و ابن خلدون در مقدمه‌ی تاریخ معروف خود، شافعی را به عنوان اولین مؤلف علم اصول معرفی کردند. شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ هـ. ق) رئیس مذهب شافعی است. وی در زمینه‌ی اصول، کتابی به نام الرسالة نوشت. زمان تولد شافعی مقارن با وفات ابوحنیفه است.

اولین مؤلف اصولی

- سید حسن صدر در کتاب «تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام» این ادعا را اشتباه می‌داند و می‌گوید: اولین کسی که در تاریخ اسلام، کتاب اصولی نوشت، هشام بن حکم است. وی کتاب هشام بن حکم - «الالفاظ و مباحثها» - را به عنوان اولین کتاب اصولی معرفی می‌کند.